

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اهمیت ارتباط روانشناسی با ادبیات فارسی (معاصر)

فریبا صیدی

کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه fsydy857@gmail.com

چکیده

تلفیق ادبیات و روانشناسی می تواند بسیار سودمند باشد، بدین معنی که، آثار ادبی می توانند برای روانشناسان منبعی باشند برای درک بهتر روح، روان، و شخصیت انسان، از طرف دیگر استفاده از دست آوردهای روانشناسی، به خصوص یافته های فروید، در نقد آثار ادبی به درک بهتر این آثار کمک می کند. برای اثبات این موضوع، در این مقاله سعی بر آن خواهد شد تا نقدی روانشناسی از داستان کوتاه گلی و من (از مجموعه داستان کوتاه حضور آبی مینا) نوشته ی ناهید طباطبایی صورت گیرد. نقد روانشناسی به درک بهتر شخصیت های این داستان و رفتار شان کمک می کند و نقبی می زند به لایه های زیرین داستان. از طرف دیگر، این داستان می تواند نمونه ی خوبی باشد برای روانشناسان زیرا می توان در آن مشکلات روحی، دلایل بروز آن مشکلات، و راه حل آنها را یافت. بنابراین در این مقاله، خدمت متقابل ادبیات و روانشناسی به یکدیگر، با تحلیل داستان گلی و من شرح داده خواهد شد. این مقاله در مورد نقش روانشناس در ادبیات است که کل مفهوم آن این است که امروز با رشد و تکاپوی جامعه ادبیات هم رشد داشته است و به غیر از مفاهیم اخلاقی و زیباشناسی یک فهم جدید به نام روانشناسی در آن وارد شده است. و رابطه روانشناسی و ادبیات در عصر امروز یک امر حیاتی است چون خوانندگان فهم آنها بالاتر رفته و نگرش جدیدی بر نوشته ها دارند. خلاصه مقاله این است که رابطه ادبیات با روانشناسی را می توان از نوشته و افکار نویسنده در کرد که چه رابطه ای را ایجاد کرده است و یک آثار خلق کرده که مخاطبان فراوانی دارد. این تحقیق روش آن میدانی یا کتابخانه ای است که از چند کتاب گرفته شده است و از مقالات اینترنتی هم استفاده شده است و متمرکز به افکار کتاب و مقالات می باشد. چکیده این تحقیق در واقع می خواهد بگوید که ادبیات امروز خارج از روانشناسی نمیباشد چون هر نوشته ای که خلق می شود باید دارای روح و تازگی باشد که آن روح را روانشناسی می گوئیم تا شخص بتواند با افکار سالم آن اثر را بخواند و از آن لذت برد.

کلمات کلیدی: روانشناسی، رابطه روانشناسی و ادبیات، هنر، روانشناسی هنر و ادبیات عرفانی.

۱. مقدمه:

در این تحقیق رابطه بین روانشناس و ادبیات بحث شده است البته این تحقیق همه آن تحت تأثیر کتاب و منابع نیست بلکه خود نویسنده افکار خود را بیان کرده است اگر چه افکار نویسنده کوتاه می باشد ولی خدشه ای به خود تحقیق وارد نکرده است. و تحقیق دارای چند بخش است که بخش اول آن در مورد تعریف روانشناسی و تاریخچه آن و تعریف ادبیات می باشد بخش دوم در مورد روانشناسی هنری و عرفانی و بخش دیگر آن دارای روانشناسی و رابطه آن با ادبیات می باشد و در آخر در مورد یک آثار ادبی معاصر سهراب از نظر روانشناسی صحبت شده است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

هدف از این تحقیق در مورد روانشناسی در ادبیات این است که بدانیم امروزه این عامل اصلی کی اثری در خوانند مربوط به دانستن روانشناسی است، که اثر آن را در جامعه پایدار به ماند. به طور کلی امروز هر کس ناخودآگاه متن را می خواند برای فهمیدن درون خود می کوشد او با باز تولید متن در آن دخالت می کند ولی بدین مداخلات با تردیدی می نگرد و کنش خواندن را مورد تحلیل قرار می دهد نه نویسنده یا خواننده کشاکش میان خوانن و ظرفیت های نهفته ی متن را آشکار می کند تا خواننده حرفه ای به عنوان پرسشگر در برابر متن باقی بماند و این امر در ساختار روانکاری صورت می گیرد.

برخی روانشناسان، روانشناسی را به این صورت تعریف می کنند: مطالعه علمی رفتار و فرایندهای ذهنی اما همه روان شناسان این تعریف را قبول ندارند و روان شناسی را تنها علم مطالعه رفتارهای قابل مشاهده می دانند. برخی روانشناسان، از جمله رفتار گرایان، معتقدند که فرایندهای ذهنی قابل مطالعه نیست. روانشناسی با این که تاریخی بسیار طولانی دارد و می توان گفت که با خلقت خود از انسان بد وجود آمده است، علم تازه ای به حساب می آید. برخی روانشناسان، تاریخ شروع آن را به سال ۱۸۶۰ نسبت می دهند: سالی که گوستاو و تئودور فیخنر آلمای کتاب اصول سایکو فیزیک را منتشر کرد. اما بیشتر روانشناسان، تولید روانشناسی را به عنوان یک عالم، به سال ۱۸۷۹ نسبت می دهند؛ یعنی سالی که ویلهلم وونت، اولین آزمایشگاه روانشناسی را در شهر دینپزیک آلمانی بنا نهاد.

۲. روش تحقیق

روشی که در تحقیق فوق بکار برده شده است تلفیقی از روش مطالعاتی کتابخانه ای (استفاده از مقالات اینترنتی و پایان نامه ای) می باشد. بدین ترتیب برای جمع آوری مطالب ابتدا به گردآوری مطالب و بعد به تجزیه و تحلیل آنها اقدام شده است.

۳. رهیافت تحقیق

روانشناسی در ایران

روان شناسی ایران، از قرنهای پیش با عنوان عالم النفس یا اخلاق، مورد توجه دانشمندان بوده است. اما روانشناسی جدید در ایران، با تلاشهای دکتر علی اکبر ساسی، دکتر محمد باقر هوشیار، دکتر محمد صناعی و عده ای دیگر از روان شناسان شروع شده است. دکتر علی اکبر ساسی و دکتر محمد باقر هوشیار. هر یک اولین کتاب علمی خود را در سال ۱۳۱۷ شمسی با عناوین علم و نفس یا روان شناسی علمی انتشار دادند. با این همه، شکوفای واقعی روان شناسی علمی در ایران، پس از سالهای ۱۳۴۰ صورت گرفت، زیرا در این سالها بود که روان شناسی به عنوان یک رشته مستقل دایر شد و ترجمه کتاب اصول روانشناسی به وسیله دکتر محمود صنای رونق خاصی به آن بخشید.

«روانشناسی و ادبیات»

در شیوه روانشناسی در ادبیات سعی می کند جریان باطنی و احوال درونی شاعر و نویسنده را ادراک و بیان نماید و قدرت و استعداد هنری و ذوق و قریحه او را بسنجد و نیروی عواطف و تخیلات وی را تعیین نماید و از این را تأثیری را که محیط و جامعه و سنتها و

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

موریت در تکوین این جریانها دارند مطالعه کند. از این رو منتقدان یا ادیبان توجه به روانشناسی را در فهم آثار ادبی بسیار مهم می‌شمارند و آن را مفتاح سایر شقوق و اقسام نقد می‌انگارند و در واقع شعر و ادب را عبارت می‌داند از روان شناسی شاعر یا نویسنده از مطالعه آثار ادبی می‌توان دریافت که عواطف و احساسات هنرمند چیست و متحرک او در اندیشه‌ها و الهامات خویش کدام است و همچنین صفات و احوال نفسانی غالب بر عصر و معاصرانش را نیز می‌تون شناخت. در هر ال اثر هر شاعر یا نویسنده معروف خصال و سجایا و به عبارت دیگر روان شناسی او به شمار می‌آید.

بررسی در احوال روحی و نفسانی اشخاص خاصه در درام یا قصه چیزی است که نویسندگان و شاعران از قدیم‌ترین ایام بدان پرداختند و آن را در نظر داشته‌اند و چه باس جست و جو زوایای روح انسان از کهن‌ترین ایام در شعر دراماتیک وجود داشته در اروپا کسانی مانند «شکسپیر» «داستایوسکی» و در ایران چون «سعدی» و معاصران چون «سهراب» «نیما» و حتی «شهریار» بدان پرداخته‌اند. با این همه یک جریان فرکی و فلسفی جدید باعث شد که ادبیات از دیدگاه علم روان شناسی مورد توجه قرار گیرد و آن تأثیر نظریه‌ها و اندیشه‌های کسانی مانند «فریودی» «دیونگ» «آدلی» بود.

در روانشناسی وظیفه ادبیات عبارت است از این که در خواننده تعادلی روانی و یا در واقع عادت متعادل روانی به وجود آورد، به دین معنی که معتقد است یک اثر هنری واکنش خاص و موزدنی در بیننده یا خواننده ایجاد می‌کند زیرا زیبایی خود چیزی است که موجب تعادل ترکیبی می‌شود. به هر حال او می‌کوشد که شناخت ارزش ادبی آثار را بر مبنای روان شناسی استوار کند امروزه در ادبیات و روانشناسی ۳ شاخه به وجود می‌آید که به طور کلی این سه شاخه عبارت است از

۱- روانشناسی نویسنده: که خود نویسنده افکار خود را به طوری که از جامعه پیرامون خود است یا از افکار خود است به طوری جدید در نوشته یا شعر خود می‌آورد و باعث جذب خواننده می‌شود.

۲- روانشناسی جامعه: امروز نویسنده برای نوشتن خود از جامعه کمک می‌گیرد در حالی که جامعه اگر روانی پاک داشته باشد تأثیر زیادی بر پیشرفت جامعه و خلق یک اثر هنری دارد.

۳- روانشناسی خواننده: امروز هر کسی که بخواهد چیزی بنویسد دیگر به مخاطب خود نگاه می‌کند یعنی مخاطب او از نظر روانی دارای چه شخصیت سنی و مخاطب کلیت اثری را خلق می‌کند پس این سه عامل بر ادبیات تأثیر می‌گذارد.

مفهوم هنر

هنر در مفهوم کلی خود یعنی آن چیزی که انسان خلق کند محسوب می‌شود ولی تفاوتی که هنر ادبیات با هنرهای دیگر دارد آن است که هنر در ادبیات قلم است یعنی نوشتن مطلب که اگر خلق اثری کند آن را هنر می‌گوییم.

ادبیات از همان آغاز زندگی بشر بوده است به طوری که ادبیات آن زمانها تصویری و حال نوشتنی است به طوری فکر می‌کنی که تمام دنیا در یک محل جمع شده و بعد پراکنده شده‌اند مثل شاهنامه فردوسی در ایران و اودیسه در یونان یا جنگ و صلح تلهستوی و غیره بیانگر این صحبت است

حال فرض کنید هنر را با یک چیز دیگر جمع کنیم آن هم روانشناسی به راستی چه می‌شود؟

آیا در اثری که شاعر یا نویسنده یا هنرمند خلق می‌کند تأثیر می‌گذارد؟

آیا فقط روانشناسی در حال حاضر بود و در قدیم نبوده است؟!

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

این همه سوال مطرح می شود و برای پاسخ آنها باید درست روانشناسی شاید نتواند تأثیر بر آثار هنرمند بگذارد و خلق آن آثار تأثیر داشته باشد ولی بیانگر این است که مخاطب را جذب می کند به طوری که اگر هم با کمی داشته باشد ولی از نظر روانشناسی در آن کار شده باشد آن جذب مخاطب می کند.

ولی نمی توان گفت که روانشناسی در ادبیات در زمان حال پدید آمده است درست است علمی آن امروز درست شده است ولی در زمان قدیم هم روانشناسی بود به طوری که آن زمانه گونه دیگر یعنی از جامعه و اخلاقیات آن برای داستان نویسی و شعر گفتن استفاده می شده و حتی برای شعر درباری با خلق و خوی آن پادشاه شعر می گفتند.

« رابطه ادبیات و روانشناسی »

رابطه ادبیات و روانکاوی رابطه دو نظام اندیشه است که با نشانه شدن زبان و متن شدن ناخودآگاه به یکدیگر شبیه می شوند، ساختار ادبیات ساختار کلی ذهن است نه یک ذهن خاص و رابطه ای این دو برخورد دو نیروی برابر و همخوان است، هر نظام زبانی از دیدگاه «ژاک لاکان» ناخود آگاهی دارد که سبب باز بودن متن به روی معنای بی پایان می شود و با هر برخورد می توان معنایی تازه بیرون کشید و یا همه معنای دیگر را به پرسش کشید، لاکان و دریدا بر همین اساس ناخودآگاه فروید را بازخوانی کرده و دستاوردهای انقلاب روانکاری فروید را برای شناخت روانشناسی زبان بکار می گیرند و نهایتاً بسیاری از کژ خوانی های او را به چالش میگیرند، در روانکاری فروید ناخودآگاه از سرکوب امیال شکل می گیرد اما لاکان با گذشتن از شبکه های هنجارهای زبان ناخودآگاه از سرکوب امیال شکل می گیرد اما لاکان با گذشتن از شبکه های هنجارهای زبان ناخودآگاه و خودآگاه را شکل میدهد، از نگاه او برخلاف دیدگاه ناخودآگاه تاریک نیست و پس از خود آگاه شکل نمی گیرد بلکه همزمان با اوست و پیوند میان این دو همان شبکه های زبانی است که در آن تولید شده اند، به عبارت دیگر ناخودآگاه صدای سخن خودآگاه است که شخص زبانش را نیاموخته است، در مدل لاکانی ناخودآگاه روانکاور دقیقاً مانند ناخودآگاه بیمار مورد توجه است سپس روایت بیمار و روانکاو برابر نهاده می شود، او این مدل را برای منتقد و متن نیز تأیید می کند.

اولین سؤالی که در شیوه نقد روانشناسانه به ذهن متبادر می شود این است که چه نسبتی بین ادبیات و روانشناسی وجود دارد. نقد از دیدگاه روانشناسی کاری بسیار دشوار است زیرا دانستن اطلاعات تخصصی روانشناسی از نیازهای اولیه آن محسوب می شود که برای مخاطبان عادی نامفهوم است. قبل از هر چیز باید اصطلاحات لازم را آموخت تا بتوان در تحلیل روند یک داستان از آنها بهره گرفت. ویژگی بارز این شیوه آن است که می تواند شناخت بهتری درباره اثر به اطلاع خواننده برساند و او را در فهم و درک بهتر آن به یاری دهد.

گاه حتی ممکن است خود نویسنده، آگاهانه قصد اشاره به موضوع روانشناسی خاصی مد نظرش نبوده باشد و نگاه به آن اثر از دیدگاه روانشناسی می تواند سرخهایی برای حل معماهای داستان در اختیار خواننده بگذارد. به این ترتیب شیوایی کلام و زیبایی نوشته نمود بیشتری پیدا می کند.

نقد روانشناسی گرایش های مختلفی دارد و بعضاً به شخصیت خود نویسنده و مطالعه زندگی او می پردازد. بنا به نظر عده ای دیگر این شیوه صحیح نبوده، زیرا معتقدند به این ترتیب خالق اثر را به چشم یک بیمار روانی می نگرند و اثر خلق شده را زائیده ذهن بیمار او می دانند که بیانگر نوع بیماری روحی و روانی خالق آن است. برخی تا آنجا در تحلیل روایات درونی نویسندگان پیش می روند که برای مثال معتقدند اگر آن نویسنده نمی شد به یک جانی مبدل می گردید. این عده بر این باورند که خلق اثر ادبی بهترین شیوه برای مداوای نویسندگان و هنرمندان است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در نقد روانشناسی گاهی به خود اثر پرداخته شده و تأثیرات آن بر روی خواننده مورد بررسی قرار می‌گیرد. شیوه کامل‌تر آن است که به نقد روانشناسی در کنار نقد ادبی هم‌زمان پرداخته شود و در راستای یکدیگر پیش روند. نکته حائز اهمیت در نقد روانشناسی آن است که به تنهایی نمی‌تواند تمامی جنبه‌های یک اثر را مورد توجه قرار داده و نیاز است در کنار آن از سبک‌های دیگر نقد نیز بهره گرفته شود. نقد روانشناسی وابسته به نظریات روانکاوی زیگموند فروید بوده که برای اولین بار توسط وی مطرح شده است. امر مسلم آن

است که منتقد باید هم به ادبیات و هم به علم روانشناسی اشراف کامل داشته باشد تا به خوبی از عهده این امر برآید. از دیدگاه فروید بخش اعظم رفتارهای آدمی را قوای روانی تشکیل می‌دهند. وی معتقد بود منشأ اغلب اعمال ما از بخش ناهشیار ذهن سرچشمه گرفته و تسلط ما بر آنها بسیار کم است. از نظر او اکثر نویسندگان و هنرمندان بیماران عصبی هستند و اثر آنها برگرفته از بیماری آنان است. درواقع معتقد بود اثر هنری به شکلی ناخودآگاه از بیماری روانی صاحب اثر ناشی شده و باعث خلق آن اثر می‌شود.

به اعتقاد فروید انگیزه و محرک کل رفتارهای انسان نیروی غریزه او بوده و آن را لیبیدو می‌نامید. لیبیدو از دیدگاه فروید به همان بخش نهاد اطلاق می‌شود که مخزن انرژی جنسی و لذت‌طلبی به شمار می‌رود و ارزش‌های اخلاقی و انسانی را نمی‌شناسد. نظریه دیگر فروید آن بود که محرومیت‌های اجتماعی با قدرت، برخی از غرایز را تحت تأثیر خود قرار داده و این امر سبب سرکوب بسیاری از امیال و خاطرات می‌شود. اما بعدها شاگردانش با دو نظریه اخیر وی مخالفت کردند. این که رفتارهای انسان از امیال جنسی او نشأت گرفته و دیگر آن که هنرمند به نوعی بیمار روان‌پریش محسوب می‌شود، از دیدگاه یونگ پذیرفته نبود.

کارل گوستاو یونگ بعدها نظریه‌ها و اصطلاحات دیگری را در حوزه علم روانشناسی وارد کرد که امروزه بسیاری از آنها در نقد ادبیات مورد استفاده قرار می‌گیرند. از جمله «آنیما» مظهر طبیعت زنانه در وجود مردان یعنی روح مؤنث در مرد که الهام‌بخش آثار هنری است؛ «آنیموس» مظهر طبیعت مردانه در وجود زنان که بیشتر در تصمیم‌گیری‌های مهم جلوه می‌کند؛ «سایه» بخش پست و سرکوب‌شده شخصیت آدمی و «پرسونا» طریقه سازگاری و کنار آمدن فرد با جهان یا نقابی که فرد به واسطه حضور خود در جامعه بر چهره دارد.

در درجه اول برای آن که اثری از جهت روانشناسی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، لازم است آن اثر موضوع‌وزمینه لازم برای چنین تحلیل‌هایی را داشته باشد. مشخص کردن مشکل و گرهی که شخصیت‌های داستان سبب ساز آن شده‌اند و محور داستان را شکل می‌دهند و چگونگی بازگشایی گره‌های

داستان، از جمله مسائلی است که توسط نگاه روانشناختی بررسی شده و با استفاده از نمادها و نشانه‌های موجود در اثر شناخته می‌شوند.

شارل مورون یکی از روانشناسانی است که برای نخستین بار واژه نقد روانشناختی را مطرح کرد و نقش بسیار مهمی در توسعه و گسترش نقد روانکاوی داشته است. وی از مهم‌ترین چهره‌های نقد روانشناسی به شمار می‌رود که می‌کوشید تا روشی علمی را در نقد خود به کار گیرد و تأکید خاصی روی خود متن داشت. ژان بلمن نوئل پس از شارل مورون جریان نقد روانکاوی و روانشناختی را به سوی بررسی و تمرکز روی متن می‌کشاند. موضوع مطالعات وی به جای ناخودآگاه مؤلف، ضمیر ناخودآگاه متن را مورد توجه قرار داد. همچنین توجه عمده او بر چگونگی خلق اثر و روانشناسی آن متمرکز شده بود. شارل بودئن نیز با ترکیب دیدگاه‌های گوناگون می‌کوشید بر اساس پیکره داستان آن را مورد تحلیل و موشکافی قرار دهد. در این شیوه نمی‌توان یک جزء را خارج از پیکره آن مطالعه کرد.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ژاک لکان تلاش می‌کند آرای فروید را به نحوی بازنویسی کند که روانکاوی در تحلیل تمام عرصه‌های حضور انسان مشارکت و همکاری داشته باشد. او به شکلی این کار را انجام می‌دهد که از روانکاوی فراتر رفته؛ سیاست، فلسفه، ادبیات، علم، مذهب و تقریباً تمام دیگر رشته‌های آموزشی را درمی‌آمیزد. او اقدام به پریزیسه نظم یا بنیان می‌کند که عبارتند از: امر خیالی، امر نمادین و امر واقعی. «امر خیالی» نشان‌گر جستجوی بی‌پایان در پی خود است. او معتقد است انسان به صورت نارس به دنیا می‌آید. از دید او نفس از لحاظ ساختاری از هم گسسته است و همواره می‌کوشد تصویر کاملی از خود به دست آورد. در واقع من مطلوب هسته اصلی امر خیالی است. امر نمادین شامل چیزهایی است که معمولاً واقعیت می‌نامیم، از زبان گرفته تا قانون و تمام ساختارهای اجتماعی. در امر نمادین ما به عنوان بخشی از جامعه علوم انسانی قرار می‌گیریم. ما حتی پیش از تولد در این بخش قرار داریم، به لحاظ قومیت، کشور، زبان، خانواده و نیز جنسیت. در واقع همه چیز به واسطه زبان شناخته می‌شود، چون هیچ نشانه دیگری خارج از آن برای تفسیر و تعریف نداریم. بنابر این ما محکومیم که هیچ‌گاه جهان را به آن شکلی که واقعاً هست درک نکنیم. «امر واقعی» معرف حیطه‌هایی از زندگی است که نمی‌توان شناختشان. یعنی امر واقعی همان جهان است پیش از آن که زبان، نامی برای آن برگزیند. امر واقعی نمادین نشده و وارد زبان نمی‌شود. به همین جهت قابل شناسایی نیست. امر واقعی نامفهوم و بی‌معنی است.

با همه اینها این نوع نقد دارای نقاط ضعف و قوتی می‌باشد. از جمله این که نقد روانشناسی ابزار مناسب برای شناخت حالات روحی بشر است که ادبیات صحنه نمایش آن است و با کمک این شیوه نقد، به لایه‌های نهفته یک اثر راه می‌یابد و علاوه بر آن به حالات روحی خالق اثر می‌توان دست یافت. اما این شیوه نمی‌تواند از دیدگاه زیبایی‌شناسی، اثر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و همچنین به دلیل تخصصی بودن آن، کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

می‌توان گفت نقد روانشناسی تقریباً همزاد خود روانشناسی بوده و هم‌زمان با رشد علم روانشناسی پایه‌گذاری شده و پیشرفت کرده است. به این جهت که از همان ابتدا فروید با ورود به عرصه ادبیات برای توضیح برخی بیماری‌ها، بخشی از فعالیت‌های خود را به بررسی ادبیات و هنر اختصاص داد. فروید با بهره‌گیری از برخی شخصیت‌های اسطوره‌ای ادبی، سعی کرد مضامین و مفاهیم روانشناختی را مطرح کند. او منابع ادبی و هنری را سرچشمه‌هایی برای شناسایی و پرداختن به روانشناسی می‌پنداشت.

به بیان دیگر ادبیات و هنر نیز در رشد توسعه علم روانشناسی و روانکاوی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. به همین دلیل در دوره تکوین روانشناسی و روانکاوی تا اندازه زیادی ادبیات و هنر حضور پررنگی دارند. از این رو نمی‌توان نقش ادبیات را در کشف بزرگ ضمیر ناخودآگاه نادیده گرفت. تأثیر ادبیات و روانشناسی بر یکدیگر قابل انکار نبوده و در تحول از شیوه نقد سنتی به نقد نو نقش به‌سزایی داشته است.

بر اساس نظرات روانشناسان، ذهن انسان از سه بخش خودآگاه، نیمه‌آگاه و ناخودآگاه تشکیل می‌شود. انسان به بخش خودآگاه خود اشراف کامل دارد و فعالیت‌های آگاهانه با این بخش سروکار دارد. در بخش نیمه‌آگاه برخی اطلاعات فراموش شده وجود دارد که با یک جهش و یا رویداد ممکن است دوباره به یاد آید و بخش ناخودآگاه بخشی پنهان و اسرارآمیز است و انسان شخصاً نمی‌تواند به آن راه یابد، مگر آن که از روش‌های خاص بهره بگیرد.

نویسندگان درون‌گرا علاقه شدیدی دارند تا داستان‌هایشان را به بخش ناخودآگاه شخصیت‌هایشان بکشانند. به همین جهت داستان‌های آنها طرحی مشخص و مدرن ندارد. همچنین عناصر داستانی به درستی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. خواننده در جریان این گونه داستان‌ها گاه در سیال ذهن و

گاه در ناخودآگاه سیر می‌کند. روانشناسان معتقدند رؤیاهای، آرزوها و خواب‌ها از دنیای ناخودآگاه اطلاعاتی در اختیار انسان می‌گذارند. از این رو به تحلیل آنها می‌پردازند و از طریق این کدها، به مکانات درونی شخصیت‌های داستان پی می‌برند. شخصیت‌ها در داستان از

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

یک سو کاری را چه خوب و چه بد انجام می‌دهند و از سویی دیگر نیرویی آنها را از این کار باز می‌دارد. نقد روانشناختی کمک می‌کند تا این جنگ درونی شخصیت‌ها را ارزیابی کرده و بگوید نویسنده تا چه میزان در کار ساختن شخصیت‌ها موفق بوده است. همچنین به این وسیله می‌توانند به کنکاش‌های ذهنی و جدال درونی بپردازند. یونگ بحث افراد درون‌گرا و برون‌گرا را مطرح کرد و به این ترتیب برخی لایه‌های پنهان شخصیت‌ها را برملا ساخت.

فروید در عین حال که بنیان‌گذار روانشناسی است، پایه‌گذار مطالعات روانشناختی ادبیات و هنر نیز به شمار می‌رود. با کشف ضمیر ناخودآگاه توسط فروید تحول بزرگی در عرصه نقد به وجود آمد، زیرا تا پیش از او مطالعات و نقد ادبی و هنری به طور عمده بر این اساس استوار شده بود که هدف از خلق اثر چه بوده است. به بیان دیگر تا پیش از او در جست‌وجوی آن بودند که هنرمند و ادیب چه می‌خواسته بگوید. اما پس از فروید نقد به سوی کشف و خوانش ضمیر ناخودآگاه سوق پیدا کرد و در پی کشف مسائلی برآمدند که هنرمند و ادیب یا نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند صراحتاً ابراز کنند.

از جهتی دیگر ساختار شخصیت انسان به نهاد، من و فرامن تقسیم می‌شود. «نهاد» یا اید قسمت لذت‌طلب و مخرب، مخزن لیبیدو و انرژی جنسی بوده و ارزش‌ها را نمی‌شناسد که در دیدگاه مذهبی به نفس لوازمه شناخته می‌شود. «من» یا ایگو پیرو منطق و اصل واقعیت‌ها در جامعه و رابط بین نهاد و فرامن بوده و ملاحظه‌گر است یا به عبارتی همان عقل نامیده می‌شود. «فرامن» یا سوپر ایگو پیرو احساس و باید و نبایدهای اخلاقی، ایثار، غرور و همان وجدان است یا به اصطلاح نفس لوازمه گفته می‌شود. تحلیل‌گر ادبیات با توجه به شناخت این سه بخش با شخصیت‌های داستان روبه‌رو شده و به شناسایی وجوه مختلف آنها می‌پردازد. از این رو می‌تواند بگوید تا چه حد نویسنده در کار ساخت شخصیت‌ها موفق بوده است یا خیر. علاوه بر آن می‌تواند به کنکاش ذهنی و جدال درونی آنها بپردازد. در گذشته آثار ادبی و هنری همچون کلام یک بیمار، برای شناسایی عقده‌ها و بیماری‌های روانی استفاده می‌شد. برای فروید و پیروان او متن ادبی و هنری وسیله‌ای برای شناخت ضمیر ناخودآگاه مؤلف بوده و زندگی‌نامه خود مؤلف نقش بسیار کمتری داشته است.

فروید کمبودهایی که در دوران زندگی بر بعضی نیازهای انسان وارد می‌شود عقده می‌نامد و معتقد است این عقده‌ها در بخش ناخودآگاه باقی می‌ماند و در صورت بروز موقعیت‌های خاص خود را نشان می‌دهد که در اکثر اوقات سبب ایجاد مشکلاتی در زندگی می‌شوند و درد سربهایی برای جامعه و فرد به وجود می‌آورند. از معروف‌ترین عقده‌ها می‌توان به عقده ادیپ و عقده الکترا اشاره کرد. عقده ادیپ رقابت ناهو شیار پسر با پدر بر سر جلب توجه مادر است که در سن پنج سالگی در پسران آشکار می‌شود. عقده الکترا حسادت دختر نسبت به مادر و محبت شدید او به پدر است.

به تدریج اختلافاتی بین فروید و برخی از پیروانش از جمله یونگ ایجاد شد و با بزرگتر شدن این اختلافات به تدریج از یکدیگر فاصله گرفتند. تفاوت عمده نگرش فروید و یونگ به نوع نگرش آنها به ضمیر ناخودآگاه جمعی باز می‌گردد. یونگ برخلاف فروید به ضمیر ناخودآگاه جمعی توجه داشت. فروید تنها به ضمیر ناخودآگاه فردی و تأثیر آن بر رفتار و احساسات و همچنین خلق آثار ادبی و هنری می‌پرداخت. اما یونگ به ریشه‌های کهن‌تر ضمیر ناخودآگاه تأکید داشت.

به طور کلی عده‌ای تأکید بیشتری بر مؤلف و عده دیگر آثار ادبی و هنری را موضوع تحلیل‌ها و پژوهش‌های خود قرار می‌دهند. امروزه منتقدان با مطالعات فرهنگی و مد نظر قرار دادن تفاوت‌های هویتی، به ساختارهای روانی گوناگون که وابسته به جریان فکری حاکم بر جوامع است، توجه بیشتری نشان داده و بیش از پیش آن را در نقدهایشان به کار می‌گیرند. فروید معتقد بود تأویل یک اثر هنری در محدوده ظاهری آن به دست نمی‌آید و باید در لایه‌های ژرف‌تر در پی آن بود تا به شناخت بهتری از یک اثر هنری دست یافت.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بر اساس نظریات فروید هنرمندان و آفرینشگران واقعی اغلب درونگرا و شوریده هستند و عملکرد افراد معمولی را نمی‌پسندند. از آنجا که شاعران و نویسندگان صریح‌تر می‌توانند درباره خود سخن بگویند و حالات خود را به وسیله کلام ثبت می‌کنند، بهتر از هنرمندان دیگر می‌توانند مورد نقد روانکاوی قرار گیرند. با بهره‌گیری از زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی می‌توان بیان هنرمندانه و کلامی انسان را با همه غنا، عمق و پیچیدگی آن نقد کرد و زیر لایه‌های نهفته آن را کشف نمود.

در مجموع نقد روانشناسانه شرایط خاصی را می‌طلبد و نیاز است منتقد به هر دو علم روانشناسی و ادبیات اشراف کامل داشته باشد تا اثر را به‌بوته نقد بکشاند. تنها با تکیه بر علم روانشناسی نمی‌توان تمامی جنبه‌های یک اثر را تحلیل و واکاوی کرد. نیاز است در کنار آن از دیگر شیوه‌های نقد نیز استفاده برد تا بتوان نقدی جامع و دربرگیرنده تمامی جوانب یک اثر ارائه داد که شناخت مؤثری از آن اثر ادبی را به معرض نمایش بگذارد.

به گفته‌ی لاکان کاسی که ناخودآگاه متن را می‌خواند برای فهمیدن «من» درون خود می‌کوشد، او با باز تولید متن در آن دخالت می‌کند ولی به این مداخلات با تردید می‌نگرد و کنش خواندن را مورد تحلیل قرار می‌دهد نه نویسنده یا خواننده، کشاکش میان خواندن و ظرفیت‌های نهفته‌ی متن را آشکار می‌کند تا خواننده‌ی حرفه‌ای به عنوان پرسشگر در برابر متن باقی بماند، لاکان بر دیگر بودن ناخودآگاه و زبانی بودن ساختار آن تاکید کرده و در نتیجه ظرفیت دانش روانکاوی را با دستاوردهای درخشان شالوده‌شکنانی که فرایندهای دیگر ساز را به پرسش کشیده‌اند هم‌سو و همگرا می‌کند، گفتمان هرمنوتیک جدی نیز از همان سالهای ابتدایی تولد روانکاوی در نشانه‌شناسی رویا و آفرینش‌های ادبی هنری مطرح می‌شود و یکی از شناخته‌شده‌ترین کسانی که به جای نشانه‌شناسی رویای فروید نماد‌شناسی رویا را عنوان کرده است «کارل گوستاو یونگ» نام دارد، او با متهم کردن فروید به تک‌صدایی به خاطر محوریت داشتن غریزه‌ی جنسی در نظریه‌اش او را به چالش او را به چالش می‌کشد.

در زبان‌شناسی نوین نشانه و سمبل هر دو بصورت دال و مدلول شناخته می‌شوند اما در باز‌شناسی این دو تنها سمبل است که جندگانی در معنا را بر می‌تابد، البته باید توجه داشت در مورد بعضی از سمبلها عکس‌گزاره‌ی فوق‌نیز صادق است یعنی سمبلهای گوناگون معنایی یگانه را می‌رسانند و مدلولی مشخص را پوشش می‌دهند، عبور از نشانه‌شناسی به نماد‌شناسی در تفسیر رویا از یک سو و آفریننده‌های ادبی هنری از سوی دیگر بنیانی‌ترین تحولی است که روانکاوری پشت سر گذاشته است و به پیدایش مکتب یونگ انجامیده است، فروید و یونگ می‌دانستند که میان رویا و اسطوره پیوند وجود دارد و هر دو همزمان در ابتدای قرن حاضر کار تحقیق در اساطیر و ادبیات عامیانه را آغاز کردند روانشناسی تحلیلی یونگ کهن‌الگو یا «آرکی‌تایپ» را مطرح می‌کند، بروز کهن‌الگوها به موجب فرم است نه محتوا، از نظر یونگ نمادها سویی‌ی آشکار آرکی‌تایپ‌های ناآشکار هستند و آفرینش‌های ادبی هنری یا رویاهای عمیق تجلی آنها.

از دیدگاه یونگ هر آفرینش ادبی و هنری نشان از ناخودآگاه جمعی دارد، اگر چه قالبها و انگاره‌هایی که این مکتب مطرح می‌کند یونگ را در زمینه‌ی ساختارگرایان قرار می‌دهد اما زبان در فرضیات او برخلاف اکثر ساختارگرایان مرکزیت ندارد و اسطوره محور فراوان گذاشته است، این مکتب جایی برای عرفان لاهوتی ندارد، نجات‌دهنده را در اعماق می‌جوید نه در اوج.

نقد ادبی روانکارانه با تلقی سه‌گانه‌ی فروید از روان آغاز شد و در همان ابتدا با پیروی از این الگو سه شاخه شد: نهاد، من و فرامن، نهاد نماینده‌ی لیبیدو و اصل لذت بود که ناخودآگاه را به همراه بخش اعظم فرامن تشکیل می‌داد، فرامن کارگذار ارزشهای خانوادگی و اجتماع در روان بود و سرنوشت «من» هم این شد که در مقام کارگزار اصل واقعیت میان «نهاد» و «فرامن» را میانجی‌گری کند، پیدایش نقد ادب‌س وابسته به روانشناسی «من» یارونق مکتب نقد نو همزمان است، از دید روانکاروان این مکتب نزدیکی رویا و نوشتار

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در این نیست که هر دو خیال پردازی اند بلکه در استراتژی‌هایی است که برای از میان برداشتن مقاومت ناخود آگاه بکار می‌گیرند، مفاهیم نقد نو در واژگان این مکتب راه پیدا می‌کنند، حال دیگر متن برمدار مولف و آسیب شناسی او نمی‌چرخد، بلکه به دنبال مخاطبی می‌گردد که تصویر خود را در متن بیافریند و جای خواننده و نویسنده را در فرایند آفینش معنا عوض کند، کار نقد روانشناختی کشاندن ادبیات به قلمرو روانکار نیست به همین دلیل جدا دانستن نویسنده از اثرش در نقدهای روانشناختی اهمیت بنیانی پیدا می‌کند.

پس از پایان فرمانروایی لیبیدو در غرب به تدریج ارزش‌های فرهنگی و نشانه‌های همگانی ناخود آگاه و «فرامن» حاکم می‌شود، در مکتب نقد و روانشناختی فرا من به جای آنکه به دنبال نشانه‌های ناپهنجاری در نویسنده و شخصیت‌های متن باشیم محدوده‌ی نشانه‌شناسی را به متن‌های همزمان گسترش داده و به الگو‌هایی می‌رسیم که از برخورد نیازها و خواسته‌های نهاد با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی ایجاد شده اند به عبارت دیگر بجای آنکه حس گناه از عقده‌ی اودیپ سرچشمه گرفته باشد به کشمکشها و آسیب‌های پیوند می‌خورد که برای سازگاری با نظام ارزش گذاری اجتماعی خانوادگی پدیدار می‌شوند. در این شاخه از نقد ادبی اگر چه نشانه‌های خصوصی و همگانی با هم جابجا می‌شوند اما سوبیه‌ی ناخودآگاه روان باقی مانده و «من» مورد توجه قرار نمی‌گیرد، اکثر فر ضیه‌های فروید امروز دیگر منسوخ شده اما روانکاری نوین و حتی بیانی‌ترین مفهوم آن یعنی ناخود آگاهی برای نشان دادن پریشانی‌های روانی انسان که پس از دوران مدرنیته از آرامش و یکپارچگی خاطر فاصله گرفته کافی نیست اما فروید که نویسندگان را برگزیده ترنی روانکاو می‌دانست مفاهیم روانکاوای خود را از ادبیات وام گرفته بود با گشودن چشم انداز ناخود آگاه روان شیوه‌ی روایی تازه‌ای را در اختیار نویسندگان قرار داد، او اگر چه در زمانی کوتاه جانشین حقیقتها و مطلق‌هایی می‌شود که با آنها در افتاده است اما با گذشت زمان به جند کمانه و چندگانگی اشاره می‌کند و از گشودن بودن متن و روان به روی معناهای بیشمار سخن می‌گوید و آنچه در سرآغاز از متون ادبی بیرون کشیده رابه اندیشه‌های فلسفی و تفکر انتقادی شالوده شکنانه‌ای که قرن بیستم با آن پایان می‌رسد پیوند می‌زند، او آغاز کرنقد روانکاوانه‌ی متن بود و منتقدی که امروز از منظر روانشناسی به متن می‌نگرد در روایت تازه‌ای که از متن می‌آفریند لایه‌های ناخودآگاه سرکوب شده‌ی متن را نیز بازسازی می‌کند یعنی روایت دوباره‌ی او از متن ناخودآگاهی دارد که خود از آن بی‌خبر است و ناگزیر باید بارها و بارها بازخوانی و باز اندیشی شود.

روانشناسی هنر و ادبیات عرفانی

روانشناسی به ویژه روانشناسی ادبیات و هنر اغلب در سلطه یک خوانش قرار گرفته است، خوانشی که فروید و سپس پیروان مصمم او از ادبیات و هنر ارائه داده اند اما درکنار این صدای بلند، صداهای زیر و کوتاهی نیز شنیده می‌شود که اگر به آنها توجه می‌شد یا اگر بر قدرت شان افزوده می‌شد، شاید روانشناسی هنر و ادبیات اینک تاریخ و سرنوشت دیگری داشت.

یکی از خوانش‌هایی که مورد غفلت گرفت، همانا خوانش ترکیبی روانشناسی عرفانی هنر و ادبیات است. در این مجال به هنری دولاکروا از روانشناسان نیمه اول قرن بیستم پرداخته می‌شود که در ایران ناشناخته مانده است.

هنری دولاکروا از روانشناسانی است که به هنر و ادبیات توجه ویژه‌ای داشته است. خصیصه او در توجه به عرفان و ایجاد ارتباط میان عرفان و روانشناسی است و در این زمینه از صاحب‌نظران و پیشگامان روانشناسی محسوب می‌شود. هنری دولاکروا کوشید تا در یک نگرش چند رشته‌ای به فلسفه، روانشناسی، عرفان، زبان و هنر بپردازد و گوناگونی آثار او بیانگر همین تلاش است. او در سال ۱۹۰۸ «مطالعات تاریخی و روانشناسی عرفان» و در سال ۱۹۱۸ «روانشناسی استاندال» را منتشر کرد. وی سپس در سال ۱۹۲۴ کتاب «زبان و کودک» و در سال ۱۹۲۷ کتاب «روانشناسی هنر» را با عنوان فرعی «رساله‌ای بر فعالیت هنری» منتشر کرد. بازی و هنر، زیبایی‌شناسی، هنرمند و اثر، هنر شعر و موسیقی از فصل‌ها و موضوعات اصلی کتاب روانشناسی هنر است. نویسنده کتاب «

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

روانشناسی هنر» از خود می پرسید: «هنر کدام لحظه از زندگی معنوی را باز می نماید؟ در میان عواملی که انسان می سازد، عالم زیبایی شناسی چیست؟ (۲) او سپس به تفاوت میان هنر با دلمشغولی های روزمره انسان میپردازد، زیرا از هر نظر او «هنر به زندگی روزمره و به مشغولیات عادی پشت می کند... نگرش زیبایی شناسی این جهان را فسخ می کند. طناب منفعتی را که ما را به چیزها متصل کرده است، پاره می کند، یعنی زندگی خودخواهانه را نفی می کند و موجب فراموشی خود می شود.» البته او بی ارتباطی مطلق هنر با سودمندی را منکر می شود، بلکه کارکردی متعالی تر باری هنر قائل است. در نتیجه هنر و زبان را نه فقط وسیله ای برای ارتباط و یک وسیله اجتماعی بلکه نخستین دانش و علم بشری برای کشف و تسلط بر جهان پیرامون خود نیز قلمداد کرده است. از نظر دولاکروا هنر که تمام جنبه های ادبی، تجسمی، موسیقایی و... را در بر می گیرد، جایگاه تحقق انسان است. دولاکروا در این خصوص می نویسد: «به نظر می رسد که دنیا هنر نخست دنیایی است که در آن روح نزد خودش است و دنیایی که روح را سرخوش می کند، آن را در بر می گیرد و خود را بر آن همچون دنیای محسوس تحمیل می کند.» هنر نزد هانری دولاکروا موقعیتی برای شکوفایی و بالندگی معنوی و روحانی است. هنر پیش از هر چیز آزادی یعنی بی اعتنایی و جدایی از منافع عملی است. البته هانری دولاکروا همانند بسیاری از محققان بر تکثر و گوناگونی هنر و کارکردهای آن باور دارد و به همین دلیل است که به استعداد و قابلیت بالای هنر اذعان دارد و می گوید: «هنر میتواند به همان اندازه موجب انطباق با جهان مادی شود که موجب جدایی از آن گردد.» هنر میتواند جهان واقعی را مورد توجه قرار دهد، بدون اینکه خواسته باشد طبیعت و سرشت آن را دگرگون سازد. در این صورت هنر صورتی رئالیستی به خود می گیرد اما هنر همچنین می تواند جهان دیگری یعنی جهان هنری را با طبیعت و سرشتی دیگر بیافریند، جهانی از سانی تر که در آن استعدادها به کمال خود برسد و در کمال شکوفا گردند. دولاکروا کتاب «روانشناسی هنر» را با این عبارات به پایان میرساند: «ما برای کامل کردن خود خلق می کنیم. اثر یک انتشار ضروری و همراه جاودان هنرمند است. هنرمند خود اثر است... هنرمند ذهنی است که اثر را می سازد، و با آن خود را می سازد و تعادل و وحدت خود را محقق میکند.»

هانری دولاکروا به دلیل آشنایی با عرفان و ادبیات عرفانی به گونه ای نسبتاً متفاوت به روانشناسی ادبیات و هنر توجه می کند. او خارج از جریان فرویدی قرار می گیرد که بر مطالعات روانشناسی هنر و ادبیات از همان آغاز تسلط داشته و همواره این تسلط را حفظ کرده است. به همین دلیل دولاکروا کمتر در محافل روانشناسی مطرح شده و محققان تاریخ نقد روانشناسی نیز کمتر به او پرداخته اند. البته در مطالعه هانری دولاکروا بهتر است به دوران او یعنی نیمه نخست قرن بیستم نیز توجه کرد؛ دورانی که هنوز روانشناسی به پیشرفت امروزی نرسیده بود و نارسایی های زیادی در آن مشهود بود.

دولاکروا می گوید تا به مبانی مشترک میان دین، هنر و روانشناسی بپردازد و حتی نسبت به مشترکات هنر و علم نیز بی تفاوت نبود. نهادهای رسمی و دانشگاهی اروپا و آمریکا هیچ گاه به جریانهایی که به روانشناسی معنوی هنر می پرداختند، اجازه و امکان بروز ندادند. خوانش روانشناسی هنر و ادبیات به همراه عرفان به ویژه برای فرهنگ ایرانی - اسلامی بسیار حائز اهمیت است زیرا پیکره های مطالعاتی این فرهنگ عناصر لازم و موثر را برای چنین رویکردهایی بیش از دیگر فرهنگ ها مهیا ساخته است. بنابراین امید است این رویکرد با استفاده از عرفان غنی ایرانی - اسلامی بیش از پیش غنی و در نهایت برای بررسی آثار ادبی و هنری فرهنگ ما مؤثر باشد.

«روانشناسی در اشعار سهراب سپهری و نقش روانشناسی در ادبیات»

در «روانشناسی رنگ در اشعار سهراب سپهری» نویسنده می خواهد از راه توجه به بسامد واژگانی رنگها با روشی علمی به ویژگیهایی اخلاقی، رفتاری شاعر پی ببرد و عمق جهان بینی او را باز شناسد. در مقدمه مقاله درباره «رنگ و روان آدمی» بحث شده است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

رابطه رنگ و روان آدمی :

بدیهی است کیفیت تأثیر انسان از رنگها ماهیت کاملاً روانی دارد و به طور غیر مستقیم در هنجارها و واکنشهای او مؤثر است؛ به گونه ای که استفاده نامناسب از رنگها، موجب بروز اغتشاشات روانی در انسان می شود. پیشرفتهای دقیق علمی و آگاهی از معانی و مفاهیم حقیقی رنگ و تأثیر آن در روح و روان آدمی، روانشناسان را بر آن داشته است تا با دقت در چگونگی گزینش و کاربرد رنگها توسط افراد به بررسی جنبه های پنهان شخصیت آنان بپردازد. البته کاربرد روانی رنگ و بررسی روانشناسانه آن چندان هم ساده به نظر نمی رسد؛ زیرا پیچیدگی روحی انسانها، حس زیبا شناختی (Aesthetic) مخصوص به خود را ایجاد می کند، که در اقوام و ملت های گوناگون این تأثیرگذاری متفاوت است؛ مثلاً « در لندن، خودکشی های زیادی روی پلی سیاه رنگ به نام فریازر سیاه (black friars) صورت می گرفت که با تغییر رنگ آن از سیاه به رنگ سبز روشن، تعداد خودکشی ها به یک سوم کاهش یافت.» دومین بحث مطرح شده «رابطه رنگ و روان شاعر معاصر» است:

چو هدف شعر و ادبیات امروز، دست یافتن به شناخت عینی و جزئی تازه ای از «خود» و «جهان» است تا مردم بتواند برای تحقق بخشیدن به نظم مطلوب عصر خویش از آن یاری جویند» رنگ می تواند بهترین عنصر در این شناسایی باشد. از آنجا که هرانسانی از محیط طبیعی خویش متأثر است و بسته به روحیه یا مسلک و اندیشه خویش به رنگی خاص علاقه دارد و بدان عشق می ورزد یا از رنگی دیگر متنفر است، انعکاس این تمایل با تنافر همواره در تمام عرصه اعمال و گفتار و نوشتار او جلوه می نماید. اساساً نگاه شاعران معاصر، جنبشی از درون به بیرون است؛ یعنی آنان می کوشند تا با استفاده از عناصر عینی گرا چون طبیعت و محیط پیرامون به تداعی تصورات ذهنی و روحيات شخصی بپردازند. برای همین است که بیشتر تصاویر شاعران معاصر، شخصی و برگرفته و برخاسته از محیط، اجتماع و حوادث شخصی زندگانی آنان است.

از آنجا که شعر امروز حاصل تجربیات شخصی و اجتماعی و متأثر از روحيات و عواطف روانی شاعران است: شناخت فراز و نشیب ای زندگانی شاعر امروزی تقریباً ضروری؛ چرا که شاعر امروزی به دلیل پیروی نکردن از سنت گرایی کهن، تقریباً مستقل از دیگران عمل می کند و از او شعر به عنوان ابزاری برای بیان عقاید و احساسات خود و حتی ابزاری به منظور رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی استفاده می کند. لذا تأثیرات سیاسی و اجتماعی و زندگانی شخصیت شاعر معاصر با گزینش واژگان، به ویژه رنگها در ارتباط مستقیم است.

در بخش سوم مقاله، نویسنده تحت دو عنوان دیگر به « تحلیل روانشناسی رنگ در آثار سپهری می پردازد. برای این منظور نخست بسامد واژگانی که به طور صریح به رنگ اشاره داشته اند در جدولی نشان داده شده، سپس بسامد صفات تداعی کننده رنگ در دیوان سپهری در جدولی دیگر ارائه شده است.

همان گونه که در جامعه آماری مشاهده می شود، رنگ سبز پرکاربردترین رنگی است که در هشت کتاب سپهری جلوه می کند و به دنبال آن، رنگ سیاه – که بیشترین نقش آن در دو اثر اولیه او، یعنی مرگ رنگ و زندگی خوابهاست – آبی از بیشترین بسامد برخوردار است. اما همان گونه که بیان شد، رنگ سیاه در جهان بینی او چندان مطلوب نیست و اصلاً مایه تنفر سهراب است. واقعیت این است که شخصیت آرام، مطمئن، مصلح و آرمانخواه سپهری در تحلیل روانشناسانه رنگهای سبز و آبی دیوان او نهفته است. رنگ سبز، تأثیری آرام بخش بر ذهن دارد؛ ایجاد زندگی می کند و همچنین احساسات را آرام می کند و شادی را به قلب می آورد. در روانشناسی رنگها آمده است: «انتخاب کننده رنگ سبز دارای صفات روحی اراده در انجام دادن کار، پشت کار و استقامت است. سبز مایل به آبی نمایانگر عزم را سخ پایداری، و مهمتر از همه، مقاومت در برابر تغییرات است. انتخاب کنندگانی رنگ سبز اصلاحگرانی هستند که مایل به اصلاح و وضع موجود هستند. و شخصی که رنگ سبز را انتخاب می کند مایل است تا عقاید خود را به کرسی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بن‌شاند و خود را به عنوان نماینده اصول ا س ا سی و تغییر ناپذیر معرفی کند و می‌خواهد به دیگران پند و اندرزهای اخلاقی دهد.» با نگاهی به آثار میانی و پایانی سپهری، رد پای این خیرخواهی و اصلاح طلبی (رفورمیسم) را می‌توان به خوبی مشاهده کرد. «سبز موجب نرمش‌پذیری اراده نیز می‌شود و همین نرمش‌پذیری به شخص امکان ایستادگی در برابر مشکلات را می‌دهد؛ زیرا از طریق این ایستادگی است که شخص می‌تواند کاری را به انجام برساند و بدین سان موجب احترام بیشتر برای خود می‌شود.» در این میان علاقه سپهری به رنگ آبی، واقعیتی انکارناپذیر و اظهار علاقه سپهری به رنگ آبی در کتاب «اتاق آبی» خود بیان‌کننده این ادعاست. آبی رنگ اندیشه است و سهراب در پناه آرامش آن می‌اندیشید و در انتقال آنب افکار به دیگران همواره می‌کوشید.

۴. نتیجه‌گیری

ادبیات در این دروه دچار تحول شگرفی شده است که این تحول ناشی از روانشناسی است که از مکتب رمانتیسم هم رها نیست. برای اثری که متولد می‌شود روانشناسی اثر خویش را وارد می‌کند به طوری که تصمیم‌گیرنده تنها از ذهن خود استفاده نمی‌کند بلکه از جامعه که هم استفاده می‌کند و امروز نقش روان را دارد روانشناس مربوط به حال هم نمی‌شود بلکه در دوره قبل هم بوده به طوری که در قدیم برای بیان شعر یا نوشته خود افکار جامعه را نگاه می‌کردند و بعد بیان و امروز به وسیله بیان درست روان کاوی و استفاده از جامعه بیان می‌کنند. اگر بد خواهیم کلی نتیجه‌گیری باید کتابها یا بهتر بگویم تمام ادبیات ما زیر مجموعه از روانشناسی و تأثیر آنبر فرد تنظیم می‌شود. و رابطه روانشناسی و ادبیات یک رابطه دو سویه است یعنی ادبیات در روانشناسی باعث پیشرفت فکر و رشد جامعه می‌شود و روانشناسی در ادبیات باعث خلق آثار بسیار ادبی می‌شود.

منابع

- ۱- جلالی، بهروزی، در غروب، ادبی، چاپ اول، انتشار مروارید، سال ۱۳۷۱
- ۲- عابدی، کامیار، از مصاحبت با آفتاب (ادب) چاپ سوم، تهران نثر ثالث سال ۱۳۷۸
- ۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب، انتشارات طهوری، چاپ سیم، ۱۳۸۰
- ۴- عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، انتشارات دانشگاه، چاپ او ۱۳۷۱، چاپ دوازدهم ۱۳۸۵
- ۵- ادبیات و اندیشه. گزیده و ترجمه رحیمی، مصطفی، تهران، کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳۷۰
- ۶- هنر و اجتماع، ترجمه حبیبین، سروش، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۷- سایت اینترنتی گوگل با روانشناسی در ادبیات
- ۸- گنجی. حمزه، روانشناسی در ایران، چاپ ششم، نثر روان سال ۱۳۸۴